

به مناسبت چهل و نهمین سالروز در گذشت جهان پهلوان تختی

خاموشی یک پهلوان :

غم این خفته چند خواب در چشم ترم می شکند

چهل و نه سال از مرگ غلامرضا تختی قهرمان اسطوره ای ایران و جهان گذشت . قهرمانی که چه در حیات خود و چه بعد از مرگ ، دلاوری اش در تشک کشتی ، خصلت های جوانمردی و پهلوانیش در عرصه زندگی ، منش و حساسیت های انسانی و ملی اش در عرصه اجتماعی و سیاسی و سرانجام مرگ پر ابهام و رمز آلودش ورد زبان همه کسانی است که از دور و نزدیک با وی آشنا هستند .

غلامرضا تختی در روز ۵ شهریور ۱۳۰۹ در خانواده ای متوسط در محله خانی آباد در تهران به دنیا آمد. غلامرضا کودکی بیش نبود که مایملک پدرش از سوی شهردار وقت تهران مصادره به مطلوب شد . این برخورد حکومت از همان کودکی تخم کینه از ظلم حکومت را دل تختی نشاند . بعد از آن اتفاق و مشکلات حاصل از آن ادامه تحصیل برایش ممکن نشد و بعد از ۹ سال مجبور به ترک تحصیل شد. خود وی در باره این اجبار که مسیر زندگی او را تغییر داد می گوید: " مجبور بودم که در جستجوی کاری برآیم. زندگی ، نان و آب ، لازم داشت. برای مدتی به خوزستان رفتم و در ازای روزی هفت یا هشت تومان، کار کردم. دنیا در حال جنگ (جنگ جهانی دوم) بود، زندگی به سختی می گذشت."

بعد از بازگشت از خوزستان تا زمان مرگ ، بر روی هم سی سال زمان لازم بود تا آن بچه خجالتی محله خانی آباد تهران را به قهرمان کشتی جهان و پهلوان اول همیشگی عرصه جوانمردی تبدیل کند .

در این سال ها تختی در میادین کشتی به کسب عناوینی همچون قهرمان جهان و قهرمان المپیک توفیق یافت. ولی نام آوری وی در عرصه کشتی تنها به دلیل عناوین به دست آمده نبود . در عرصه جهانی چه در کشتی و چه در سایر رشته های ورزشی قهرمان های زیادی بودند که موفقیت های زیادتری از او کسب کردند و مدال ها و نشان های رنگارنگ زیادتری به دست آوردند . در همین ایران خودمان هم بعد از تختی قهرمان های دیگری آمدند که بیش از او بر سکوی قهرمانی ایستادند .

ماندگاری نام تختی در عرصه ورزش به دلیل اخلاق ویژه اش در برخورد با رقیبانش چه بر روی تشک کشتی و چه در خارج از آن بود. آکساندر مدوید قهرمان نام آور کشتی شوروی و جهان که سال 1358 به تهران آمد ، بر سر مزار تختی حاضر شد و درباره شخصیت وی چنین گفت : " قبل از آن که غلامرضا را به طور کامل بشناسم و او را بهترین رفیق ورزشی خود بدانم، به او فقط به عنوان یک رقیب خطرناک و مدعی احترام می گذاشتم تا این که آن ماجرای معروف پیش آمد.

من از ناحیه پای راست آسیب دیده بودم و غلامرضا در حال عبور از رختکن به چشم دید که پزشک تیم شوروی در حال بانداز پای مصدوم من است. همان لحظه دکتر به من گفت کارت تمام است ، حریف فهمید

پای راست تو آسیب دیده و راحت شکست می‌دهد حتی سرمربی تیم از من خواست انصراف بدهم و کشتی نگیرم. اما من روی تشک حاضر شدم و غلامرضا حتی یک بار هم به پای آسیب دیده من دست نزد. او کشتی را با نتیجه مساوی و به خاطر وزن بیشتر به من باخت اما برنده واقعی او بود."

برخورداری از این روحیه و پایبندی به ارزش های اخلاقی و انسانی تختی را در عرصه اجتماع نیز به شخصیتی ویژه تبدیل کرد. داستان حمایت های های او از نیازمندان جامعه بارها و بارها و به

مناسبت های گوناگون نقل شده است. از میان همه آنچه درباره او گفته شده است تنها به یکی از آن صدها نمونه از زبان حسین شاه حسینی از دوستان و همراهان تختی بسنده می‌کنیم: "در یک روز برفی به هنگام عبور از خیابان مولوی به حسن بنا که هم دوره و هم سن پدرش بود برخورد کرد. حسن از فرط فقر و نداری برای تامین مایحتاج خانواده خود اقدام به فروش اجناس خانه اش کرده بود. تختی در همان جا هرچه موجودی داشت تقدیم حسن بنا کرد. بعد هم از متمولین محل خواست که به زندگی او رسیدگی کنند"

در همین زمینه تختی که همواره از تحصیل نکردن خود آزرده خاطر بود، حمایت از دانشجویان بی بضاعت را مد نظر داشت و بارها با حمایت های گوناگون از دانشجویان بی بضاعت تلاش کرد تا ادامه تحصیل آنها را ممکن سازد.

اقدام معروف او در جمع آوری کمک به آسیب دیدگان از زلزله در بوئین زهرا نیز بیش از این بارها گفته شده است و نیاز به تکرار ندارد.

در باره حساسیت تختی درباره سرنوشت جامعه و به ویژه جوانان نقل دیدگاه خود وی که در گفت و گو با مجله فردوسی بیان کرده است به خواندنش می‌ارزد: "... من جوانان وطنم را دوست دارم. مدتی بود در پی علت و دلیل ضعف و زبونی آنها بودم. می‌دانید بسیاری از آنها عزت نفس و شجاعت و شهامت را از کف داده اند. آرمان های ملی را فراموش کرده اند برای این که جسما علیل و خسته اند. توانایی اخلاقی خود را به نحو بارزی از دست داده اند ... ملت ما می‌تواند با بهره گیری از سنت های باستان و اعتلای جوانمردی و زنده نگهداشتن خصلت های بزرگی و نجابت و شرافت زیربنای محکمی برای افتخارات خود بسازد ... من سعی می‌کنم تا این فکر تازه خودم را به سایر دوستان ورزشکارم تعمیم دهم که برای ترقی و تعالی ملت ایران یک « نهضت ورزشی » به وجود بیاوریم."

به جز صحنه های بالا تختی در عرصه سیاسی نیز حضور داشت. با شروع به فعالیت جبهه ملی دوم، او همکاری خود را با آن شروع کرد و در کنگره جبهه ملی به همراه مرتضی تاجیک به نمایندگی از سوی ورزشکاران ملی حضور یافت. در پایان جلسات کنگره، تختی از سوی حاضران در کنگره به عضویت شورای جبهه ملی انتخاب شد.

حمایت از دکتر مصدق و همکاری با جبهه ملی سبب شد تا حکومت وقت تلاش کند تا تختی را به همکاری سیاسی با خود جلب کند. اسدالله علم نخست وزیر وقت از طریق ابراهیم کریم آبادی از تختی خواست تا خود را نامزد عضویت در انجمن شهر تهران کند. پاسخ تختی به این دعوت چنین بود: "ما راهم مثل دیگران آلوده می‌کنید. ما نمی‌توانیم زیر بار حکومت های فردی که بکن، نکن می‌کنند برویم. ما صاحب نظر هستیم. اگر بخواهیم با جمع کار کنیم خودمان تصمیم می‌گیریم. روزی اگر رسید و مردم گفتند بسیار خوب. ولی کسی که آدم را نصب می‌کند، همان طور هم می‌تواند عزل کند."

بعد از 15 خرداد 1342 ، تختی در تظاهرات پراکنده ای که گاه و بی گاه در برخی نقاط تهران برگزار می شد به همراه دوستان خود همچون حسن خرمشاهی، روح الله جیره بندی و حسین شاه حسینی شرکت می کرد .

تختی از دوستان پر و پا قرص دکتر مصدق بود . حضور در مراسم چهلم دکتر مصدق در فروردین 1346 در احمدآباد واکنش زیادی در درون حاکمیت با خود به همراه داشت . او همچنین ارتباط و علاقه ویژه ای با مرحوم آیت الله طالقانی داشت و مکرر به دیدار ایشان می رفت . آخرین ملاقات وی با آقای طالقانی چهار روز قبل از مرگش بود .

مرگ تختی در فاصله نیمه شب تا صبح روزیکشنبه 17 دی ماه 1346 در اتاق شماره 23 هتل آتلانتیک تهران به وقوع پیوست . ولی علی رغم خاکسپاری او در همان روز خبر مرگ وی با فاصله ای قریب به سی و شش ساعت بعد اعلام شد .

روز دوشنبه هیجدهم دی 1346 تیتراژ اول روزنامه اطلاعات ، چاپ دوم : " خودکشی یک قهرمان : پیش از ظهر امروز تختی خودکشی کرد "

بیست و چهار ساعت بعد از خاکسپاری قهرمان کشتی جهان ، روزنامه های ایران که اجازه پیدا کرده بودند خبر مرگ او را منتشر کنند در یک خبر رسانی اشتباه اعلام کردند پیش از ظهر امروز (یعنی صبح روز 18 دی ماه) تختی خودکشی کرد . البته در متن گزارش تفصیلی اطلاعات که در صفحه 17 همان روز به چاپ رسیده بود زمان صحیح واقعه به همراه خبر تشییع و خاکسپاری آمده بود .

تختی آزاد و رها از قید دنیا زیست و از این جهان رفت . یک بار به هنگام رد پیشنهاد یک شرکت برای تبلیغ محصولات آن این شعر را خوانده بود :

عمر عزیز است و صرف غم نتوان کرد آری بر خویشتن ستم نتوان کرد

دانش و آزادی و رحم و مروت این همه را بنده درم نتوان کرد

یک هفته بعد از مرگ تختی ، مجله فکاهی توفیق ، طرح روی جلد خود را به این اتفاق اختصاص داد . در زیر طرحی از تختی و از زبان وی خطاب به خوانندگان این جمله نوشته شده بود : برای من نمی خواد گریه کنین ؛ ... واسه خودتون گریه کنین!